



۲۰۱۸/۰۳/۰۸



لینا روزبه حیدری



داعیه زن

بینی ام را ببر

نمی خواهم دیگر بوی تعفن مفکوره های تو را استشمام کنم

گوش هایم را ببر

نمی خواهم صدای زوزه های تو در آن طنین بیندازد

لبانم را ببر

نمی خواهم دیگر استیناف طلب انسان بودن خود در محکمه حماقت تو کردم

بر صورتم اسید بپاش

ناخن هایم را بکش

با انبر، تکه تکه گوشت هایم را جدا کن

موهایم را در لابلاهای پنجه های غیرت ات از ریشه بیرون بکش

چشمانم را با سرانگشت خشم ات از حدقه بیرون کن

با لگد و مشت تن رنجور مرا به رنگ های کبود و سیاه و سبز و سرخ، مزین ساز

پاهایم را بشکن تا مبدا طنین کفش هایم بر سنگفرش زندگی، نمازت را باطل سازد

صدایم را خفه کن تا مبدا در ندای آن از راه راست بدرایی

مرا در جوال بیچ و در هفت تکه کفن کن، تا مبدا تو گمراه شوی

حال، به من نگاه کن

نگاه کن

چه ساده باختی و میبازی وقتی این جسم مفلوک

این موجود بی چشم و بی گوش و بینی و زبان

این تن خسته و زخمی

این روح رنجور مرده

هنوز نسل تو را میزاید
بگذار نسل با غیرت تو از این ببعده
از بطن مادران بینی بریده و گوش بریده بدنیا آید

